

متنخ بین المللی و اخبار ایران

شده اظهار نمایند ما مشروطه نمیخواهیم این اظهار وسیله انحلال مشروطیت گشته بی آنکه از جانب شاه مخالفتی با قانون اساسی شده باشد آنوقت با خاطر آسوده حکومت استبدادی بنمایند در ماه جمادی الاولی حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران و شیخ فضل الله نوری و جمعی از تاجر و روضه خوان و غیره باستشهاد تمام کردن میردازند برای روز موعود اما پیش از تمام شدن مدت وعده سه ماه اول نمیتوانند تهیه می بینند و ناچارند وعده را بشوال بیاندازند بعد از ماه رمضان باوجود اینکه کار آذربایجان یک طرفی شده قشون دولت متفرق گشته چون وعده نوزدهم شوال نزدیک میگردد دعوتی از رفقای خود در دربار نموده قریب دوست نفر را حاضر مینمایند و در آن مجلس دستخطی از شاه خوانده میشود که ما خیال داریم مجلس را افتتاح کنیم نظامنامه انتخابات را طوری که موافق شرع انور بوده باشد بنویسید تا مردم مشغول انتخاب گردند .

هیئت اجتماعی ملی مصنوعی یکمرتبه بصدا در آمده میگویند ما مشروطه نمیخواهیم ما بهمین سلطنت که هست راضی هستیم در این حال امیر بهادر تلگرافات جعلی فرمایشی از ولایات که هیچیک مشروطه نمیخواهند اظهار کرده عقیده این مجلس را تقویت نموده نتیجه گرفته میشود که ایرانی غیر از آذربایجان هیچ کجا مشروطه نمیخواهد و برضد افتتاح مجلس است از روی این مجلس و این اظهارات در تاریخ بیست و نهم شوال در جرائد خارجه درج میشود شاه ایران بیانیه‌ئی منتشر کرده باین مضمون که ما حاضر بودیم مجلس را بر حسب وعده خود بدهیم ولی ملت حاضر نیستند و نمیخواهند از اینجهت ما هم منصرف شده حکومت ایران بترتیب سابق اداره میشود .

معلوم است این اظهارات که خلاف بودنش بر همه کس ظاهر است چه تأثیر خواهد داشت و چه اندازه آزادیخواهان را بهیجان میآورد شاه تصور مینماید گرفتن سلطنت از دست او برای درباریان آسانتر است تا برای بازاریان با آنچه در بردارد از احساسات خود و از تشویقات خارجیها .

اینست که باوجود تهدیدات ملت و وقایع تبریز و احکام علمای اعلام باز دست از

فصل پنجم

استبداد برنمیدارد در اینحال البته روز بروز قوای دوات ضعیف میشود و در این کشمکش مقاصد دیرینه اجانب صورت میگیرد و این جای هزار افسوس است .

اینک مجملی از نمایش صباح حریت عمانیان را مینویسم :

اول مجلس محمود پاشا که داماد سلطان و از رجال محترم است روی صندلی خواب در کنار صحن تأثر خوانیده یکطرف هم مجلس دربار است در زمان استبداد . از طرف سلطان شیخ عبدالهدی رئیس روحانی مستبد را که نزد سلطان تقرب تام دارد با رئیس روحانی ارامنه حاضر نموده از آنها خواهش میکند حکم و جوب قتل مدحت پاشا رئیس آزادیخواهان و عزلکننده سلطان عبدالعزیز را که در محبس بوده است امضاء نمایند دورئیس روحانی هم بتبعیت اراده سینه در این خیانت بزرگ شرکت نموده تصدیق مینویسند و آن ورقه را باش کاتب نزد سلطان برده اراده سینه را در باب قتل او درخواست کرده دستخط موافق صادر میگردد در اینحال شیخ ابوالهدی و کشیش ارامنه گوشهائی نشسته یکدسته مطرب زنانه وارد گشته مشغول ساز و نواز میگردند شیخ ابوالهدی پیرمرد شصت ساله با کشیش پیر ارامنه ہمیش میپردازند و عیش و طرب آنها وقتی تشکیل میشود که غلامان غلاظ و شداد سلطان مدحت پاشای پیرشکسته را از محبس در آورده حاضر میکنند و از او میخواهند که بتقصیر خود اعتراف نماید مدحت پاشا ابا مینماید . باش کاتب بامشورت شیخ و کشیش حکم میکند او را شکنجه نمایند مدحت پاشا دچار داغ و درفش و شکنجه است که دختر او وارد شده بباش کاتب و شیخ و کشیش دخیل میشود بلکه پدرش را خلاص نمایند دختر را میزنند و بیرون میکنند و بالاخره شیخ ابوالهدی حکم میکند مدحت را سربزند چون میرغضب مشغول کشتن آن بیگناه میشود حاضرین پریشانحال گشته صورتهای خود را بر میگردانند مگر شیخ و کشیش که در کمال تردماغی دقت میکنند سر او گوش تاگوش بریده شود و در همین حال با مطربان ملاعبه مینمایند و میرغضب سر مدحت پاشا را از تن جدا کرده بدست گرفته خون از محاسن سفید او میچکد در اینحال از گوشه مجلس ملکی بیرون آمده آهسته میرود کنار صندلی خواب محمود پاشا دستی بر دست او میزند بطوریکه از خواب جسته نگاه حیرت انگیزی بسر بریده

متینغ بین المللی و اخبار ایران

مدحت پاشا و مجلس عیش و نشاط دربار مینماید .

مجلس شقاوت و استبداد پشت پرده رفته محمود پاشا با خدا مناجات میکند الهی تاکی ظالم بر مظلوم مسلط باشد تاکی داد مظلوم از ظالم گرفته نشود تاکی ملت عثمانی در چنگال ظلم و ستم گرفتار باشد تاکی در اینحال پسرش پرنس صباح الدین که آن هنگام جلال الدین است رسیده از حال پدر آگاه گشته او را تشویق میکند که باید اقدام کنیم باید برویم در یک مملکت آزادی نشسته احرار عثمانی را جمع آوری کرده ریشه ظلم و ستم را از بیخ و بن بر آوریم محمود پاشا پیشنهاد پسر را پذیرفته بنوکر خود امر میکند محرمانه اسباب سفر مهیا نماید نوکر او که ریش خود را در خانه آقا سفید کرده میگوید این خیالات کدام است حیف نباشد ریاست و زندگی و امارت خود را بر همزنی کجا میروی این شرط عقل نیست .

محمود پاشا تو نمیدانی پای ملت در میانست ملت گرفتار ظلم و اسیر دست ظالمان است اگر من ساکت بنشینم جواب خدا را چه بگویم .

نوکر ملت اگر کاری دارد خودش بکند شما چرا باید غم ملت را بخورید و از همه چیز خود دست بردارید بالاخره جلال الدین آمد هر چه نوکر را نصیحت میکند که این راه آخرت است این راه خداست این راه نجات ملت است بخرج او نرفته میگوید شما جوانید عقل شما نمیرسد اینقدر اسباب درد سر برای آقا فراهم نکنید .

محمود پاشا متغیرانه میگوید بتو ربط ندارد برو اسباب سفر مرا حاضر کن نوکر از راه ناچاری می رود اسباب سفر می آورد محمود پاشا با تمام خانواده اش روانه پاریس میگردند .

خبر بیاب عالی میرسد مینویسد بوزیر مختار عثمانی در پاریس که مردی مستبد و طماع است مراقب اعمال محمود پاشا و اولادش باشد وزیر مختار مینویسد بلی جمع دیگر هم از بغداد و جاهای دیگر بهمین خیالات فاسد حرکت کرده عنقریب وارد خواهند شد برای جلوگیری از ورود آنها و جلوگیری از خیالات محمود پاشا مهمانی بزرگی در نظر دارم بدهم و پول لازم است ششصد هزار غروش پول بزودی بفرستید تا این

فصل پنجم

کارها را انجام بدهم منشی میگوید مبلغ زیاد است وزیرمختار باکمال تغییر بنویس از اینها باید پول در آورد برای اینکار هر چه بگویم میدهند بعد از گرفتن پول بسیار از باعالی مهمانی بالی فراهم کرده جمعی را دعوت مینماید از جمله یکی از بستگان محمود پاشا است که میداند نوشتجات برضد دولت نزد او است وزیرمختار این جوان را بدست خانمهای قشنگ در مجلس سرگرم شراب نموده در بیبوشی دست در بغل او کرده کاغدها را در میآورد بمحض در آوردن نوشتجات از پشت سربلندی از ترکان جوان با بیرق ماه وستاره خود را رسانیده نوشتجات را از دست او میگیرد و میرود یعنی مشروطه خواهان ایندرجه بیدارند و نمیکذارند سر آنها فاش گشته مرکز استبداد از راز ایشان آگاه بگردد .

بالجمله محمود پاشا در پاریس توقف نموده مرکز بزرگی برای احرا ملامت تشکیل میدهد يك مرکز داخلی هم در (سالانیک) تشکیل داده این دو مرکز بایکدیگر کار میکنند تا امروز که نتیجه اعمال آنها بظهور رسیده دولت مستبد عثمانی دارای مجلس مبعوثان و سلطنت شوروی میگردد

بالآخره محمود پاشا ناخوش شده در پاریس وفات میکند روح پرفتوحش بعالم قدس پرواز نموده نام نامیش ابدالدهر ثبت دفاتر خلود عالم انسانیت میماند .

در اینوقت که این شرح حال را مینویسم از اثر اقدامات آن مرد بزرگ و جوانان غیرتمند عثمانی شهر استانبول در هیجان غریبی است یعنی ملت مشغول انتخابات است صندوقهای انتخاب را در هر محل با بیرقهای ماه وستاره که در دست شاگردان مدارس و سایر مردم است باموزیکهای مخصوص و نغمه های ملی حریت پرور فریاد زنده باد ملت در کوچهها و خیابانها میگردانند مردم فوج فوج رفته شرکت در انتخابات نموده مبعوثین ملت را در کمال دقت انتخاب مینمایند مرکز جمعیت اتحاد و ترقی کاملاً مراقب جریان امور است روزی چند پیش از این از گارد مستحفظ عمارت سلطنتی بدگمان شده اند یکدسته قشون مستحفظ مطمئن با اسلامبول وارد کرده میخواهند وارد سربازخانه مخصوص سلطنتی کنند و مستحفظین آنجا را به

متینگ بین المللی و اخبار ایران

سالونیک (۱) بفرستند سربازها ابا کرده اراده سینه را میخواستند اراده سینه هم که مقهور اتحاد و ترقی است صادر میشود و باز سربازها تمکین نمینمایند در اینحال از طرف وزارت جنگ حکم میشود آنها را بقوه جبریه خارج نمایند چند نفر کشته و چند نفر مجروح باقی خارج و بجای آنها قشون مستحفظ امین گذارده میشود و چون احتمال اغتشاش می‌رود بغوریت انبیا نامه طبع کرده مردم را از واقعه خبردار ساخته از انقلابی که دور نبود واقع گردد جلوگیری مینمایند باید تصدیق داشت که ملت عثمانی از ما ایرانیان چندین مرحله پیش قدم است یکم مرحله قانونی بودن مملکت است که از اول جلوس عبدالحمیدخان تا امروز دواثر دولتی مخصوصاً دواثر عدلیه و نظام در تحت قانون جاری است فقط اراده سینه ملوکانه را حاکم بقوانین موضوعه قرار داده اند و این مخالف عدل و انصاف است ولکن اگر بدیده بصیرت بنگریم میتوانیم باور نماییم که عبدالحمید خان در این سی و دو سال که نگذارده مجلس مبعوثان دواثر گردد در واقع صلاح ملت عثمانی بوده زیرا که در آنوقت برای اداره کردن مملکت از روی اساس مشروطیت مرد نداشته اند اغراض شخصیه هم در میان ملت بیچاره بوده اما در ظرف سی و چند سال اداره معارف را وسعت داده جمعی مردان عالم کار آرموده باخبر از اوضاع عالم تربیت شده اند بطوریکه امروز بیشتر مباشرین امور دولت در هر اداره از تربیت یافتگان مدارس و از اشخاص کار آگاهند بعلاوه اداره نظامی را در سایه توسعه مدارس رونق کامل داده صاحبمنصبان قابل در نظام دارند در اینصورت امروز در سایه معارف سی و چند ساله و نظام مرتب مشروطیت میتواند چهره نورانی خود را هویدا نموده از خود نگاهداری نماید.

پس عبدالحمید اگر چه در مدت سلطنت خود ستمکاری بسیار نموده ولی جلوگیری نمودن او را از آزادی ملت در آزمان که لیاقت و استعدادش کم بوده است و در ضمن توسعه دادن بمعارف و انتظام قشون را شاید بتوان جزو خدمات ملی او

(۱) سالونیک یکی از شهرهای عثمانی است در اروپا در شبه جزیره بالکان مرکز داخلی احرار عثمانیست و سالها در آنجا همه چیز برای امروز حاضر کرده اند از جمله قشون تربیت شده قسم خورده آزاد بیضواه است.

فصل پنجم

محسوب داشت بعبارت دیگر ملت را قابل قبول مشروطیت نموده تا امروز با استعداد ذاتی خود مشروطه گردد این فرضی است که ما میکنیم ولی باید دانست نیت او چه بوده است .

مرحله دوم و سیم که عثمانیان از ما پیشقدم هستند همان دور مرحله معارف و نظام است که اشاره شد .

مرحله چهارم انتظام امور شرعیه این ملت است در تحت نظام و از روی قانون بدست يك رئیس بنام شیخ الاسلام که یکی از وزرای دولت است در لباس شریعت تمام هیئت روحانی مملکت عثمانی از اهل فتوی و قضات و خطباء و ائمه جماعت و طلاب علوم مطیع او امر این يك نفر و درجات هر يك مانند درجات نظامی مرتب و معین است باین واسطه اشخاص نا اهل از خود سری کردن و مداخله نامشروع در اموال و حقوق و اعراض و نفوس مردم نمودن بعنوان حکومت شرعی ممنوع هستند بخلاف اداره شرعیه ما که حساب و کتابی در کارش نیست در هر بلد از بلاد ایران از روحانی نمایان اشخاص یسواد یا باسواد بعنوان حکومت شرعی در امور مردم دخالت نموده جز جلب نفع شخصی مقصودی ندارند و جمعی از مردمان شرور خود را در لباس طلاب علوم دینی در آورده با اعمال ناپسندی که دارند خود را مقدس و واجب الاحترام شمرده میگویند اهانت بما اهانت بمجتهدین و اهانت بمجتهدین اهانت بامام و اهانت بامام اهانت به پیغمبر و اهانت به پیغمبر اهانت بذات بی زوال حضرت باری تعالی جل جلاله میباشد پس اهانت بما اهانت بخداوند رب العالمین است این طایفه از مردم شغل و کاری ندارند از وقت پوشیدن عبا و عمامه تا روزیکه از دنیا میروند در هر درجه و مقام که باشند باید از دست تجار و کسبه و زارعین پول گرفته معاش نمایند و یا باسباب چینی برای زید و عمر و بکافر کردن مسلمانی یاپاک نمودن ناپاکی و برفاقت نمودن باحکام ظلم و جور تحصیل مکت و ثروتی بنمایند و خدا داند که از این طایفه چه ظلم و ستمی بضمنا میرسد چه مالهای محترم چه عرضهای محتشم و چه جانهای عزیز که بواسطه استبداد این طایفه بباد فنا میرود چه خانها برچیده میشود تا اسباب عیش و عشرت آقا و آقا زادگان مهیا گردد و چه ستمکاری بزرگ که از این مردم بمقام روحانیت حقیقی

متینخ بین‌المللی و اخبار ایران

میرسد چنانکه در مجلدات دیگر این کتاب اشاره رفته در اینصورت مانع بزرگ اجرای عدل و داد در ایران همین طایفه عزیز بی‌جهت هستند که تاجان در بدن دارند نخواهند گذاشت ملت بیدار شده پی بحقوق مشروع خود ببرد و نور عدل و داد که روح شرع اسلام است در مملکت اسلامی بتابد اینست که امروز حکومت استبدادی ایران در جلوگیری از آزادی ملت بیشتر از هر چیز بروحانی نمایان متوسل است و تا یک قوه قاهره این سلسله را در تحت انتظام قانونی در نیارود حدود آنها را معین نکرده دست اشخاص بی‌دین نااهل را از دامان عرض و ناموس ملت کوتاه ننماید مشکل است با اجرای قانون مساوات و اصول عدالت موفقیت حاصل گردد.

این محظور بزرگ در مملکت عثمانی نیست و آنها این مرحله را پیش از ما پیموده اند در این مقام باید از علمای اعلام نجف اشرف یعنی حاج میرزا حسین تهرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی و بعضی از روحانیون تشکر نمائیم که در آزادی ملت و مشروطیت سطنت داد دیانت مندی را داده و میدهند.

فصل ششم

مرک پدر و حوادث ناگوار دیگر

روز ۲۸ ماه شوال وقت ظهر در خانه نشسته ام یکی از مهاجرین ایرانی از در در آمده بعد از تعزیت و تسلیت خبر ناگوار رحلت پدر بزرگوارم را در تهران میدهد دنیا بچشم من تیره و تار میشود هم غم شدید در دل من جای میگیرد این چه خبر وحشت اثری است که در این سفر بدرقه من آمده و این چه پیک بدبختی است که در این ساعت از در درمیآید ارفع الدوله سفیر کبیر در جامع ایرانیان اقامه مجلس عزاء مینماید.

یکهفته پیش از این در همین جامع برای حاج میرزا حسین تهرانی که در نجف دارفانی را وداع گفته اقامه مجلس عزاداری بوده در خاطر من میگذشته است که حادثه ناگواری هم بزودی برای من روی خواهد داد اگر چه پدر بزرگوار من سالها علیل و خانه نشین بود ولی وجود محترمش برای این خانواده و دیگر مردم برکت بزرگی بوده که از دست همه رفته رحمة الله علیه رحمة واسعة.

بدیهی است این حادثه بزرگ چه اندازه مرا پریشان میسازد و تسلی خاطر را تنها بخدمت بوطن عزیز که عزیزترین عزیزان من است میدهم. اگر وطن عزیز من از چنگال ظلم و ستم خلاص گردید اگر روزگار امن و امان برای او در رسید برای من پدر و مادر و همه چیز و همه کس خواهد بود آه که با یک عالم حسرت و اندوه از پریشان روزگاری وطن روزی بشب برده



مرحوم حاج میرزا هادی دوک آبادی

مرک پدر و حوادث ناگوار دیگر

شبى بروز میآوردیم بار آنها ملکامعبودا هارا یاری کن که در خدمت بوطن گرامی کوتاهی ننموده اورا از خود راضی نمائیم .

بالجمله بعد از فراغت از سوگواری پدر برادر بزرگتر خود آقا میرزا احمد که در اصفهان است مینویسم با وجود شما تصور نمیکنم برای من حادثه رحلت پدرا اتفاق افتاده باشد وهم برادران وخواهر خود در تهران و اصفهان تذکر میدهم اگر ببخواهید عزت و احترام خانوادگی باقی بماند باید برادر بزرگتر خود را بجای پدر شناخته همان احترام که از پدر مینموده اید از برادر بزرگ خود بنمائید .

روز پنجشنبه ۲۳ ذی القعدة الحرام یک هزار و سیصد و بیست و شش (۱۳۲۶) روز افتتاح مجلس مبعوثان عثمانی است نگارنده تاریخ سال افتتاح مجلس عثمانی و آزادی آن ملت را گفته بخط جلی نوشته لوحه نفیسی ساخته که نیاز مجلس نماید باین عبارت :
اول حریت عثمانی غیرت ملت مر آنرا بانی سال تاریخش رقم زد یحیی اول حریت عثمانی (۱۳۲۶) .

نگارنده میخواهد میان احرار عثمانی و ایران ارتباط و خصوصیت بر زیادت گردد این خصوصیت را برای آینده ایران سودمند میدانند از این جهت بهر کار که برای رسیدن باین مقصد مفید باشد اقدام مینماید .

روز افتتاح مجلس عثمانیان بدعوت مخصوص نگارنده حاضر میگردد در این روز مقرر است سلطان عبدالحمید خان ثانی برای افتتاح مجلس بشخصه حاضر گردد در صورتیکه در مدت سی و دو سال سلطنت هیچوقت در مجمع عام حاضر نشده و بعد از واقعه قتل آرامنه در این شهر از بیک اغلی بشهر استانبول نیامده بلکه از سرای یلدوز خارج نکشته است در این روز هیجان غریبی در استانبول دیده میشود در دیوار شهر را با بیرقهای ماه و ستاره زینت داده شغل و کار عمومی تعطیل است مردم محلات دور و نزدیک هر چه توانسته اند خیابانهای استانبول و محلهای مرتفع آنرا مانند بامهای جامعا و غیره گرفته از در سرای سلطنت از راه پل قدیم و از خیابان شاهزاده - باشی تادرب مجلس که نزدیک جامع ایاصوفیه است دو طرف خیابانها را سوار و سرباز ایستاده طبقات نظامی و ادارات دولتی هر کدام در محل خود توقف نموده شاگردان

مدارس دولتی و ملتی هریک بیرق ماه و ستاره نمی در دست گرفته بجای خود ایستاده در بیچهای عمارتهای عالی در هر طبقه تا آنجا که مشرف بر خیابانها است از دو طرف پر از تماشاخانه است در نقطه های مهم شهر موزیک مخصوص بناوهای ملی در کار از دو ساعت از آفتاب بر آمده در نواحی معبری که سلطان عبور مینماید راه آمد و شد مسدود است نگارنده بانفاق میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر کبیر روانه مجلس شده بزحمت خود را بمجلس میرسانیم از ایرانیان کسی که در این مجلس دعوت دارد غیر از سفیر کبیر و نایب اول اونگارنده است و حاج زین العابدین مراغه‌ئی که سابقاً اشاره بنام او شده سفیر کبیر میرود بغرفه سفرای دول اجنبی نگارنده و حاج زین العابدین در غرفه دیگر و کلاه در جای خود مستقر وزراء و امراء در محل خویش نشسته غرفه مخصوص برای ورود سلطان مهیا غرفه دیگر برای محفل سلطنت یعنی خلوتیان بعضی گمان میکنند سلطان جرئت آمدن باین مجلس را نخواهد کرد اما خبر ندارند که در مرکز جمعیت اتفاق ترقی قطع گشته است اگر در این روز سلطان بمجلس حاضر نشود او را معزول و پرنس برهان الدین خلف سلطان عبدالعزیز را بسلطنت منصوب دارند و هم بوی نوید داده اند اگر حاضر شود تا زنده است جان و سلطنتش محفوظ بوده باشد در اینصورت مجبور است حاضر گردد فقط برای اطمینان او کامل پاشا صدراعظم و پرنس برهان الدین پیش روی او در عرابه مینشینند و حشت سلطان از بمبی است که چند سال پیش از این از طرف ارمنی ها بجانب عرابه او افکنده شده و کار گرنگشته .

بالجمله سلطان میآید بمجلس در غرفه خود ایستاده بعد از چند دقیقه جواد بیگ باش کاتب که از طرف جمعیت اتحاد و ترقی باین خدمت منصوب شده لایحه می راکه متضمن نطق سلطنت قرائت مینماید بعد از ختم لایحه خطیب الممالک خطبه میخواند و دعا میکند سلطان و تمام حاضرین دست بدعا برداشته آمین میگویند سپس سلطان خود چند کلمه که مشتمل بر دعای در حق دولت و ملت است گفته مجلس بیابان رسیده سلطان باز گشت نموده مجلسیان بکار خود میپردازند کمتر کسی است که در این روز منتظر وقوع حادثه مهمی نبوده باشد ولی از حسن مراقبت کارکنان دولت

مرك پدر وحوادث ناگوار ديگر

جوان سلامت ميگذرد در او ايل ورود من باستانبول مقاله ئي بهر بي نوشته منتشر مسازم كه از اينجا شروع ميشود :

السلام عليكم يا اخواني المسلمين ولاعني بكم الاشبانكم ياشبان الترك امستيم كرد ياو اصبحتم عريبا امستيم على شفاحفره من النار و اصبحتم بنعمة الله اخوانا و احرا را ياشبان الترك هل تذكرون ماكان بكم قبل حين وما اعطاكم ربكم بعد حين فان نسيتم يوما فتعظكم حيطان البحر لعلكم تذكرون (مراد جواناني هستند كه عبدالحميد آنها را بدريا ميريخت و خوراك ماهيها ميشدند) ياشبان الترك كيف تجوز شريعة العقل والسياسة ان تخرج الحية وتترك على حالها تا باخر .

اين مقاله مردم را تهيج ميكند و مرا بازاديوخواهان ترك تزديك نموده آمد و شد آنها نزد من برزيادت ميگردد حدس زده ميشود كه شيخ الاسلام هم آن مقاله را خوانده و معلوم نيست چه اثرى در وجود او نموده باشد بعد از چند روز از افتتاح مجلس شوراي عثمانيان نگارنده چنان بنظر مياورد كه از شيخ الاسلام ملاقاتي بنمايد بلكه بشود از آشنائي با او براي ايران و ايرانيان استفاده ئي كرد .

شيخ جمال الدين شيخ الاسلام از مقام تائيني خود را باين مقام رسانيده مرد يست خوشرو خوشخو مؤدب قريب شصت سال از عمرش ميگذرد شخص فاضل اديب باخبر از اوضاع سياست و واقف بمواقف عصر حاضر است .

شيخ الاسلام اداره وزارتخانه معتبرى دارد كه اعضاء و اجزاي آن همه عمامه بسرميباشند در دائره شيخ الاسلامي كه باب المشيخه ناميده ميشود دوائر عديده هست هر كدام راجع بيك شعبه از شعب شرعيات با دفتر مرتب و ثبت و ضبط صحيح قضات و مفتي هاي مملكت را از ايالات و ولايات و قصبات و دهات از مرتبه نازل بعد از خدمت در مدت معينى از روى قانون با رعايت امتحانات علمي و عملي بمراتب ارتقاء داده ترفيع رتبه مينمايند تا لياقت مقام شيخ الاسلامي حاصل نموده بتعيين سلطان با مقام عالي ميرسد قضات و مفتيها اعضاء و اجزاي آنها همه از روى درجه و مقام موجب و مرسوم معينى دارند بملاه از واردات محاكمات هم بنسبت معينى حقي مخصوص قضات است و بقيه بخزانة دولت ميرسد .

فصل ششم

همه وقت جمعی از تازه از مدرسه حقوق بیرون آمدگان و جمعی از مامورین معزول در انتظار خدمت و ترفیع رتبه میباشند .

شیخ الاسلام برخلاف ترتیب قانونی نمیتواند کسی را ترفیع یا تنزل رتبه بدهد در دوره استبداد چون اراده سنیه فوق قانون بوده است گاهی حسب الامر ترفیع رتبه داده میشده ولی بعد از مشروطیت هر چه رتبه باراده سنیه ترفیع یافته هست لغو میشود و حدود قانونی رعایت میگردد .

بالجمله چنان صلاح میبینم که ملاقاتی از شیخ الاسلام نموده باشم و بتوسط شیخ حسن یمین الاسلام کردستانی ایرانی که اکنون ترك تابعیت ایران نموده تابع دولت عثمانی شده و در باب المشیخه استخدام یافته تقاضای ملاقات مینمایم واسطه جواب بارخصت میآورد و اضافه میکند که باید جبه زرد مخصوصی که در هنگم شرفیابی لازم است در برداشنه باشی و میگوید که در باب المشیخه برای کرایه دادن متعدد هست یکی از آنها را کرایه میکنی در بر نموده چون رخصت ورود یافتی وارد شده سلام کرده بای کرسی شیخ الاسلام نشسته دامن جبه شیخ را میبوسی و بلند شده سر با میایستی هر کجا اجازه دادند مینشینی جواب میدهم با این ترتیب برای شرفیابی حاضر نمیشم مگر آنکه اجازه بدهند هر طور نزد پادشاه ایران یا رئیس مذهبی ایرانیان میرفته ام بملاقات شیخ الاسلام بروم میگوید محتاج بعرض و تحصیل رخصت جدید است یمین الاسلام میرود و اجازه میدهند بی تکلیف و باختیار خود شرفیاب گردم .

شیخ الاسلام مرا در مجلس خلوت میپذیرد و چون وارد میشوم پشت میز تحریر خود سر با ایستاده با منشی که پیش روی او هست صحبت میدارد .

در ورود سلام کرده با وی مصافحه نموده اجازه میدهد پهلوی او روی صندلی مینشینم منشی میرود داخل صحبت میشوم او ترکی میگوید و من بفارسی جواب میدهم درست ملتفت نمیشود اجازه میخواهم و بعربی صحبت میداریم هر دو بعربی فصیح کتابی در اینمقام میگوید وقتی شیخ محمد عبده عالم دیار مصر باستانبول آمد که بارو با برود بر من وارد شد در هنگام صحبت از او مندرت خواستم که نمیتوانم

مرک پدر و حوادث ناگوار دیگر

بعربی محاوره نمی صحبت بدارم جواب گفت شما که بعربی فصیح صحبت میدارید چرا معذرت باید بخواهید بلکه معذرت خواستن با ما است که زبان عربی را تکبیر مینمائیم شیخ الاسلام از کیفیت مهاجرت من از ایران ومدت اقامت قسطنطنیه میبرد و بعد از جواب شنیدن مذاکره طولانی میکند حاصلش آنکه زمان حاضر ملل اسلامی را بازمه گذشته قیاس نتوان کرد زیرا امروز خورشید تمدن در مغرب طلوع نموده که والشمس تطلع من مغربها و سیل عظیم تمدن جدید از مغرب سرازیر گشته بجانب ممالک وملل شرقیه میآید اگر ما ملل اسلامی از خواب غفلت بیدار شده آن سیل را استقبال نمائیم شاید بتوانیم در مجاری طبیعی خود جاری کرده از آن استغاده نمائیم والا میآید مارا میرد و خانه مارا ویران میسازد و باید دانست که تمدن جدید غرب با دیانات اسلامی منافی نیست زیرا اساس اسلام بر اتحاد و تساوی حقوق و عدل و انصاف و یکسان بودن وضع و شریف است ما عثمانیان از سی و چند سال پیش از این دارای قانون اساسی بوده ایم و در واقع اوائل سلطنت عبدالحمید خان آزادی بملت داده شد ولی چون حوادث بسیار موجب تأخیر اجرای آن گشت اینک خداوند خواست که بدون خونریزی و انقلاب با اجرای آن موفق گردیم . یکی از بزرگان اروپا که در میان ملت خود مقام عظیم داشت بمن میگفت شما تمدن اسلامی را بتمدن غربی تبدیل نمودید گفتم خیر چون حکمت از اهلش فرار کننده است تمدن اسلامی را ما از دست داده غریبان گرفته بودند اینک ما تمدن خود را گرفته باصل خویش رجوع مینمائیم بهر حال تمدن جدید منافی تمدن اسلامی نمیشد و اگر در یکی دو مورد در احکام فرعیه تصور مخالفتی بشود بقای آنها بجای خود و اجرای باقی احکام و حفظ اساس اسلام باقتضای مصلحت وقت لازم خواهد بود در صورتیکه بدون ارتکاب مخالفتی هم میتوان قواعد مشروطیت را اجرا نمود عجباً نمیدانم چرا علمای مذهب جعفری از این نکته مهم غفلت دارند جواب میدهم رؤسای علمای مذهب جعفری در خاک دولت علیه در عراق عرب ساکن هستند و آنها خود مؤید آزادی ایران و مروج اساس مشروطیت هستند چگونه میشود از این نکته مهم غافل بوده باشند شیخ الاسلام نام رؤسای مزبور را میبرد سه نفر را نام میبرد: حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل تهرانی - آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

فصل ششم

آقا شیخ عبدالله مازندرانی که در اینوقت دوتن از ایشان زنده و از رؤسای درجه اول هستند و طرفداران مشروطیت شیخ الاسلام اظهار مسرت میکند و از او اجازه میخواهم که بیانات او را بآخوند ملا محمد کاظم خراسانی که سمت استادی بمن دارد بنویسم شیخ الاسلام اجازه میدهد و میگوید جواب هم بطلید بالاخره میگوید آیا میتوانید خاطر مرا روشن کنید باحوال سیاسی ایران مخصوصاً راجع باجانب در قرن اخیر میبرسم بگویم یا بنویسم میگوید اگر بنویسید بهتر خواهد بود وعده انجام این خدمت را باو داده مجلس خاتمه مییابد .

همان روز شرح مجلس شیخ الاسلام را خدمت استاد معظم خود آخوند ملا کاظم خراسانی نوشته بنجف اشرف میفرستم و استاد بزرگوار مضمون معروضه مرا در مجلس درس معظم خود مذاکره مینماید و شرحی در جواب مینویسد که حاصلش اظهار امتنان از بیانات شیخ و حسن موافقت با نیات حسنه او است آن جواب عیناً بشیخ الاسلام داده میشود و موجب حصول رابطه محکمی مابین دورئیس محترم روحانی تشیع و تسنن میگردد افسوس است که سواد مراسله استاد معظم من از دست رفته نمیتوانم عین عبارت آنرا در این مقام نقل نمایم .

واما راجع بتقاضای شیخ الاسلام در شرح سیاست خارجی ایران رساله‌ای بعبری نوشته بعد از یککفته بوی تقدیم میدارد و موجب مسرت و امتنان او میگردد شیخ الاسلام رساله مزبور را میدهد بترکی ترجمه مینمایند و نزد سلطان حمید خان میفرستد و دیگر از باین همایون بیرون نمیآید .

فصل هفتم

سياسة خارجى ايران در قرون اخير

الى حضرت مولى الاجل جمال الملة و الدين شيخ الاسلام و المسلمين ادام الله
بركاته مولاي الاجل امرتنى بتبيين سياسة الايرانية مع الاجانب فى القرن الاخير
فها انا اينها على طريق الاجمال امثالاً للامر العالى .

سياسة الايرانية فى القرن الاخير وقعت بين رقابة الروس والانكريز جنوبية و
شمالية و كانت وظيفتنا رعاية الموازنة بين السياستين مهما امكن و لما كانت حكومتنا
حكومة شخصية و الامور ازمتهما بيد الملوك كانت دائماً لجوايس الرقيين عيون ناظره .

ثلاً يجلب الرقيب توجه خاطر الملك الى نفسه و ياخذ منه شيئاً زابداً على
ما اخذه منه رقيه فى الدولة الناصرى لما كانت الملك مالكا بلطان سياسته لايترك
جانب التوازن فى السياسة الاجنبية جدا حتى انه اذا اعطى شيئاً احد الرقيين اعطى
بمثله الاخر طوعاً او كرها فانقضت مدته قرب خمسين عام فى هذه السياسة مع نقصان
عظيم فى الاموال و الحقوق و الاراضى كملاً يخفى على من له خبر بالحوادث الاخيرة -

الايرانية حتى قتل ناصر الدين و آل الامر الى خلفه مظفر الدين و هو كان رجلاً لينا
ذا سياسة قصيرة و بنية علية فوقت ازمة الامور بيد الصدور و عند ذلك تصدر امين الدولة
ميرزا عليخان و كان رجلاً واقفاً بمواقف العصر فشرع فى تعميم المعارف و تكثير المدارس
المليه و تنظيم الدوائر الملكيه ليتور الملك بنور العالم المتمدن و لما كان بالضرورة و الطبع
هذا المسلك اوفق بالمسالك الانكريزية من الروسية مع ما فيه من المناسبات الخصوصيه
تقدمت فى ايام رياسته سياسة الانكريز على الروس و نقل ذلك على رجال الروس
جدا فثمرت دسايسهم لهدم ببيان صدارته و جدوا و اجتهدوا فى ذلك حتى خلعوه و
اقاموا مقامه ميرزا على اصفرخان امين السلطان الصدر السابق المعزول .

فلما تصدر امين السلطان انقلبت السياسة الاجنبية و راعى جانب الروس ايفاء

فصل هفتم

لحتمهم عليه و اعظم ماصنع الوزير هذا في وقته استراضه من الروس قرضا سيئاً ضره للدولة والملة اكثر من نفعه و من اجل ذلك تقدمت سياسة الروس على سياسة رقيه تقدما ماديا ومعنويا وتجاوزت سياستنا الاجنبيه من حدود التوازن والرجال الانكليزيه اجتهد وا في المدافعه عن حقمهم غاية الاجتهاد ونهاية ما ظفروا به بعد سنين خلع امين - السلطان من صدارته ولكن كانت الملة حينئذ في ضيق عظيم من نقصان المالية العموميه وكان الروس يساعد الرجال والتجار بل المستضعفين من الناس ويقرضهم بادنى مناسبة ازيد من مكنتهم واعتبارهم بمايشتهون والناس احبوا العاجله .

فصار في مدة قليلة اعتبار الملة من الصنف الممتازه وغيرهم رهين دائره المالية الروسيه و لاجل ذلك نفذت سياسة الروس في اعماق الملك و الملة و جرت بمنزلة الدم في عروق المملكة بحيث انه ما نفع خلع امين السلطان لموازنة السياسة الاجنبيه ايضا نفعا يينابل كادت ان لا يكون للا نكليز في ايران سياسه فاضطربت خواطرمهم من طرف سياستهم الايرانيه و حفاظتهم الهنديه ولا سيما انه تصادفت الاحوال هذه باعتلال الشاه مظفر الدين الذي لم يكن له باحد الرقيين مناسبة مخصوصه و بالياس من بقاءه و الخوف من سياسة خلفه محمد علي فان الروس كان جالبا قلبه الى نفسه جدا حتى ان ولاية العهد شخصا وراياً واكتسابا وموانسة وتديرا كانت محاطا بالمحيط الروسيه و الرجال الانكليزيه راؤا افق مستقبل سياستهم في ايران مدهشا مظلما وما وجدوا مناصا الاتوسل بالملة وتشويق الناس بمطالبة حقوقهم فبدلوا جهدهم في ذلك و تصادفت الاحوال هذه في داخل ايران مع الحوادث الواقعة في جنوب افريقا وظهور الاستقاامه الشديده من الفئه القليلة البوم في قبال الدولة العظيمة الانكليزية و غلبة الدولة اليابانية في اقصى الشرق على الروس مع استعداده العظيم فاخذت الحوادث هذه في قلوب الايرانيين موقعا عظيما وهيئاهم لمطالبة حقوقهم الملية مع ضيق القلوب من شدة الظلم و العدوان من الامراء والحكام سيما من اولاد السلطان و بالجملة تجمعت الاسباب الداخلية والخارجية وانتهزت الملة لمطالبة حقوقها المشروعه وتبديل الحكومة المطلقة بالشوروية ولثلا ينجر الامر الى سفك الدماء وسوء العاقبة تحصن - المطالبون في سفارة بريطانيا في طهران وتعطلت المشاغل العمومية في جميع البلدان

سياسة خارجي ايران در قرون اخير

وانتهى الامر الى اخذ الحرية والقانون من الشاه مظفر الدين وخرجوا من السفارة ناملين بمأملوا والروحانيون للذون كانوا مهاجرين من طهران الى بلدة قم في معارضتهم مع الدولة في خلال الاحوال رجعوا الى اهلهم مسرورين و عند ذلك انتخب الملة بعثائها وانعقد المجلس و كتبت القسمة الاولى من القانون الاساسى و امضاها الشاه مظفر الدين و خلفه محمدعلى في ولاية عهده وصارت الحكومة الايرانية حكومة شوروية وتوفى حينئذ مظفر الدين في سنة ١٣٢٤ و بعد ما انتهى امر السلطنة الى خلفه كتبت القسمة الاخرى من القانون الاساسى و امضاها السلطان جبراً و كرهاً فانه لايرضى في نفسه باعطاء الحرية ولا يريد الاماتشتهيه نفسه البهيميه سيما ان الحرية هذه كانت مخالفة لمصلحة الروس والشاه لا يخالف تلك المصلحة مهمامكن .

فلما صارت حكومتنا شوروية بأس الروس من غلبته على رقيه في ايران ورضى بعقد المعاهدة بينه و بين رقيه في وسط آسيا من ايران و تبت و غيرها فلما تمت المعاهدة ضعفت الرقابه و نفذت حاجة الانگريز من حماية الملة الايرانية في حوائجهم الملية ولكن ما نفذت حوائج الرقيين معا من جلب المنافع العاجله والامال والاماني الاجله من ايران سيما انه توجهت الينا من طريق بغداد وسكته الحديدية سياسة نالته اجنبية وهى سياسة آلمانيا وحسبوا الايرانيون لانفسهم فوزا عظيما لتكون نالته ثلاثة فتوافقت و توافقت سياسة الجنوب والشمال لسد طريق نفوذ آلمانيا في ايران واستحكم اساس الاتحاد بينهما لرفع الثالث بحيث ان الانگريز لا يعارض مظالم الروس في ايران كائنا ما كان مالم تكن منافيا لاصول المعاهدة .

فحين ما ارتفعت حماية الباطنية الاجنبية من المليون اشتدت اهوية محمد عليشاه للمخالفة مع الملة .

ومن المعلوم ان حسن التوافق بين الشاه والملة و الاتحاد بينهما في الحكومة الملية يستدعى استقلال الملك واستقبال السعادة وينجر الى جريان الامور في مجاريها الطبيعية و بكل ذلك في حد نفسه يكون مخالفا للسياسة المسيحية في ايران و في جميع الممالك الاسلاميه و لاجل ذلك اتفق الرقيان سرا في هدم اساس حكومتنا الملية و اطفا نائرة الثورة الحديثة المشتعلة في صدور الاقلية القليل التجارب في امور

فصل هفتم

السياسية والجياري في تيه الافراط والتفريط لاجل نقصان التجربة متكاء على امة قصير الباع في العلم والتربية و لما كان الروس ابسط الى الشاه من الانگريز اقتضت سياسة الانگريز ان يكون هو حاميا للملة جهرا و موافقا للسياسة المشتركة مع الروس سرا وان يكون الروس سرا وجهرا مساعدا للشاه وحزبه في نقض قانون الاساسي والقوانين الفرعيه باخذ الفاظها و لفظ معانيها فاغفلوا الشاب الحدث القليل التفكير والكثير التمر وعلومه ان يستكف من اجراء القوانين الموضوعه وان يلتقى الخلف بين المليون وكان ذلك كله موافقا لميولاته النفسانيه فشرع بالاخلاق في امور العدليه والبلديه وفي انقلاب البلاد واغتشاش الطرق و الشوارع بايدي الجهلة والسارقين المعجزة وبالتجاوزات في الثغور وهتك الاعراض ونهب الاموال وقتل النفوس ناسياربه - المنتقم الجبار .

ولا يخفى على جلالة رأيكم العالي ان الايرانيين يظنون ان الحوادث الواقعة الاخيرة والاختلاف بين الدولتين العليتين في امر الثغور والعشائر الثغورية التي كادت ان تكدر صفاء العالم الاتحاد الاسلامي ما كانت اسبابها الخفية خالية من تلك الدسايس والله اعلم وبالجملة انصرفت اهوية احرار الملة الايرانيه وبعثائها من وضع القوانين وتنظيم الدوائر الى المدافعة الداخلية والخارجية الحادثة يوما فيوم من دسايس الشاه وحزبه والصنوف الممتازة والمتمولون من الرجال والاعيان المستفيدون من الاستبداد احبوا ان يكونوا على ما كانوا عليه فوجدت للشاه في تهران وفي جميع البلدان اعوان وانصار متنفذون على الضعفاء والفقراء وآل الامر الى المعارضة الجهرية بين المستبدين والاحرار وما كان السلاح بيد الاحرار الا قليلا فجادلوا و حاربوا في تهران وفي بعض من البلدان بما استطاعوا حماية عن القانون وحفاظة للمشروطية وبالنتيجة غلب الشاه وحزبه على الاحرار في جميع البلاد الا في آذربايجان فانهدم المجلس وقتل جمع من الاحرار وحبس جمع وتواري الآخرون .

واما آذربايجان فبإياد الله لهم اسباب المدافعة فقاموا واستقاموا و دفعوا عنهم ومن بلادهم حملات الاستبدادية و الفتاوى الصادرة عن رؤساء العلماء الجعفرية سيما للذون هم ساكنون في الروضة العلوية في وجوب حفظ المشروطية ولزوم الدفاع

سياسة خارجي ايران در قرون اخير

عن الاستبداد ساعدتهم غاية المساعدة وهم الان بحمدالله يكونون على احسن ماكانوا قبل ذلك من الامنية والحريه ويجعل الله تعالى عاقبة امرنا وامرهم خيرا .
فبقيت ساير البلاد تحت سلطة الاستبداد و كثيرا ما أهتجم الاحرار لمطالبه حقوقهم وانعقاد المجلس و لكن غلبوا بعد ما قتل منهم نفوس او حبس و ماكان للمسلمين مناص .

وبعد ما من الله تعالى على الدولة العلية بانعقاد المجلس وحصول الحرية توجهت الملة الايرانية بجامعة الاسلامية الى جانب الملة العثمانية فالتجاء جم غفير من الاحرار الى السفارة الدولة العلية في طهران واضطرب خاطر الشاه و حزبه من - ذلك الالتجاء غاية الاضطراب و لكن السفير النصح لماكان حديث العهد بالورود بطهران فوافاه دسايس الشاه و حزبه فخشى و عمد اوسهى و ترك وبالجملة ما عرف قدر هذا الالتجاء الملى في العالم الاتحاد الاسلامى و اخرج المسلمون من بيت الاسلام ولعله اکتسب بذلك منزلة عندالمبادئ الاستبدادية و مضى ماضى .

و اليوم سيئنا الى النيل بمقاصد نالملية الاستمداد المعنوى من الدولة العلية بجامعة الاسلامية و من المعلوم ان مجاورة ايران للدولة العلية احسن من مجاورة الروس وغيره و ايضا لا يخفى ان وخامة عاقبة امر ايران هي بعينها وخامة عاقبة امر- العالم الاسلامى و الممالك الاسلاميه لارانا الله ذلك فان الاسلام جسد واحد اذا اعتل عضومنه اعتلت الاعضاء جميعا فحيثئذ من اوجب الواجبات على الدولة العلية عطف دقيق النظر وعميق الفكر الى ملاحظة احوال ايران ومشاهدة اوضاعه الحاضرة و اقدم- الوسائل لذلك انتخاب رجل قابل للسفارة الدولة العلية في طهران و يلزم ان يكون الرجل هذا واقفا بمقتضيات العصر مألوفا مانوسا محبا للحريه جدا خاليا من الاغراض الشخصية لا يخاف ولا يطمع ولا ينفعل من المبادئ الاستبدادية كيف ماكان وبالغاما يبلغ والسفير هذا ينتخب للابالات رجلا متصفون بصفاته وعند ذلك يجدون الاحرار الايرانية لانفسهم ملاذ باطنيا ووسائل مطمئنين بينهم وبين اخوانهم المتفرقين في البلاد والامصار الداخلية وفي الممالك الاجنبية سيما مع مركز هم الملى في قسطنطينيه مع مافيه من فوايد كثيرة ومنافع لا يحصى .

فصل هفتم

ومن الأسباب القوية مزيد ارتباط حضرت جلالتم مع الرؤساء الروحانيين المجاورين بالروضة العلوية واطمئنانهم التام من مساعدتكم العالی فی مقاصدهم الملیة ومن الاسباب ایضا مساعدة احرار الدولة العلیة مع احرار ایران فی استانبول و فی سایر البلاد سیمامع المهاجرین قنهم وتوحید المساعی بینهم فی نیل مقاصدهم المشروعة المشتركة .

هذا ما امکن لداعی دوام جلاله قدر کم العالی ان یرض بحضرتکم و الامر منکم والیکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

داعیکم یحیی بن هادی دولت آبادی

نگارش این رساله روابط مرا با شیخ زیاد کرد و سبب شد که در یک قضیه مهم از این حسن رابطه استفاده حاصل گردد و آن این بود .

در تهران بعد از آنکه آزادیخواهان مأیوس میشوند از اینکه شاه بوعده خود در دادن اعلان انتخابات وفا کند جمعی کثیر از وجوه روحانیون و کسبه و تجار آزادیخواه در سفارت عثمانی متحصن شده از آنجا با شاه در خصوص اعاده حکومت ملی صحبت میدارند و از طرف دولتیان هر گونه اقدام در متفرق کردن آن جمعیت بی نتیجه میماند حتی آنکه بمارگیران متوسل میشوند که یک عده مار در سفارت رها کنند که مردم از مارها ترس کرده متفرق گردند اینکار هم میشود و فایده نمیبخشد بالاخره بتوسط دوسفارت روس و انگلیس در استانبول از وزارت خارجه عثمانی تقاضا میشود که درخواست دولت ایران را در بیرون کردن آن مردم از سفارت تهران بپذیرند و این تقاضا پذیرفته میشود متحصنین سفارت در تهران بی میرند که دولت بتوسط روس و انگلیس در صدد است آنها را متفرق نماید و با تلگراف رمز تجارتی انجمن سعادت را خبردار مینمایند انجمن متحیر است چه اقدام بنماید نگارنده در ضمن یک ملاقات خصوصی شرح مطلب را بشیخ الاسلام میگوید و اضافه میکند که تهرانیان راه سفارتی را که از سفارت شما وسیعتر باشد سراغ داشتند ولی نخواستند در ایام مشروطیت پناه بسفارتی برده باشند که در ایام استبداد بدانجا پناه برده بودند چگونه این بدنامی را برای اسلام راضی میشوید که مسلمانان چون بخانه کفر پناه ببرند مقضی المرام

سیاست خارجی ایران در قرون اخیر

بیرون آیند و چون بخانه اسلام بیایند آنها را پناه نداده بخواری بیرون کنند در صورتیکه در میان متحصنین سفارت انگریز قبل از مشروطیت احدی از روحانیون بود و امروز وجوه روحانیون تهران در سفارت عثمانی جمعند آیا برای مقام و مرتبه شما شایسته است این جمعیت را که شامل رؤسای مذهب هم هست باینصورت از سفارت بیرون نمایند در گفتن اینجمله حال من پریشان شد شیخ الاسلام هم از پریشانحالی من متأثر گشت و گفت آیا مقام مرا میشناسید گفتم بلی نیکو میشناسم گفت تا من زنده هستم بکسی اظهار نکنید که من این دستور را داده ام گفتم اطاعت میکنم گفت شما لابد کمیته اینجا دارید گفتم بلی گفت از طرف آن کمیته شرحی بمجلس شورای اعلیٰ مانوشته شود و همین اظهارات که کردید در آن درج گردد باقی بعهده من او را دعا کردم و همان روز از طرف انجمن سعادت عریضه بمجلس عثمانیان چنانکه باید نوشته شد و نگارنده خود حامل آن عریضه شده بدست طلعت بیگ نایب رئیس مجلس که نماینده ادره بود رسانیدم عریضه در مجلس خوانده شد و بوزارت خارجه رفت .

بعد از سه روز شیخ الاسلام مرا طلب کرد و در این مجلس مانند دو دوست صمیمی با یکدیگر صحبت داشتیم شیخ گفت رفعت پاشا وزیر خارجه که زنش روسی است و از روسها بیملاحظه نیست عریضه کمیته ایرانیان را در جزو نوشتجات رسمی بیهیت وزراء آورد و اظهار کرد چون سفارتین روس و انگلیس از ما خواهش کردند متحصنین سفارت تهران را امر بدهیم خارج نمایند و ما هم امر دادیم و متحد المال هم بدو سفارت فرستادیم دیگر عریضه ایرانیان قابل مذاکره نیست و جواب باید داد کاری است گذشته شیخ الاسلام میگوید با این تفصیل عریضه خوانده شود بینم چه نوشته اند منشی کابینه عریضه را میخواند و شیخ میگوید خوب کاری نشده این کار باسلامیت ما بر خورده است و وزیر خارجه دفاع میکند شیخ الاسلام نمیپذیرد و میگوید این جماعت بخانه دولت پناه نبرده اند بلکه بخانه اسلام پناه برده اند در اینصورت سروکارشان با وزارت خارجه نبوده است که او بتواند دخالت کند بلکه رعایت نظر من هم در اینموضوع لازم بوده است و اگر بخواهید این امر را جاری کنید و این مردم را در تهران از سفارت اسلامی بیرون کنند من استعفا خواهم داد .

فصل هفتم

خوانندگان باید بدانند که بموجب قانون عثمانی چه صدراعظم استعفا بدهد کابینه برهم میخورد و چه شیخ الاسلام در اینصورت مسئله غامض میشود و پس از گفتگوی زیاد و مایوس شدن وزراء از اینکه شیخ الاسلام از اینکار صرف نظر کند از روی ناچاری متحد المآلی بدو سفارت نوشته میشود از طرف وزارت خارجه که چون اجرای این امر موجب استعفاى حضرت مشیخت پناهی است و کابینه در حال تزلزل است لهذا تقاضا میکنم شما از تعقیب این مسئله صرف نظر نمائید و بتهران هم تلگراف میشود متعرض متحصنین نبوده باشند شیخ السلام این شرح را باخوشحالی برای من نقل میکند و من از او تشکر کرده میگویم چون اکنون آن جمع میهمان شخص محترم عالی هستند تقاضا میکنم امر شود بسفیر تهران تلگراف نمایند از طرف مشیخت پناهی بر رؤسای روحانی که در رأس متحصنین واقعد مانند صدرالعلماء و غیره اظهار مهربانی کنند و از آنها و سایر متحصنین بهتر از پیش پذیرائی نمایند شیخ السلام تقاضای نگارنده را میپذیرد و آن دستور بتهران داده میشود متحصنین سفارت که هر ساعت در انتظار امر اخراج هستند و خطر جانی برای خود میبینند یكوقت مشاهده میکنند قضیه بعکس شده مورد مهربانی شدید کارکنان سفارت شدند و بیغام مهر آمیز شیخ الاسلام موجب قوت قلب رؤسای روحانی گشت و در تحصن ماندند تا حکم تجدید انتخابات را گرفته با مسرت و آزادی خارج گشتند بی آنکه بدانند از کجا و بچه - ترتیب شده است .

فصل هشتم

اقدامات سری و اوضاع جاری

بعد از یأس از انجمن سعادت و انجمن احرار ایرانیان استانبول که نبود با آنها در تشکیل مرکز قدمی برداشت انتظار رفقای آواره شده پاریس و لندن را دارم و ضمناً بخیال کار کردن با يك جمعیت کوچک مرکب از چند نفر از اشخاص با فکر ایرانی که کمیته بنام اتحاد و ترقی ایران دارند و مرکز آنها در قاضی کوی است افتاده از شهر بآنجا نقل مکان کرده با آنها با اقدامات سری میپردازیم .

قاضی کوی و حیدرپاشا دو آبادی متصل یکدیگر است کنار مرمره جانب آسیای صغیر از اناتولی و اتصال دارد با اسکدار که یکی از سه قسمت استانبول است این سه قسمت در زبان این مردم یکی استانبول گفته میشود یکی بيك اوغلی و دیگری اسکدار ولی در خارج هر سه قسمت استانبول نامیده میشود دو قسمت استانبول و بيك اوغلی جزو اروپا است. و اسکدار جزو آسیا .

دو قسمت اروپائی در دو طرف خلیجی افتاده که منتهی میشود بکاغذ خانه که تعیش گاه خلق است استانبول و بيك اوغلی دو طرف خلیج واقع و از بسیاری از عمارتهای بيك اوغلی که سرای یلدوز محل اقامت سلطان حمید خان را هم شامل است دریای مرمره دیده میشود و هم عمارتهای عالی بسیار در جانب دیگر بغاز میباشد که جزو آسیا است .

اسکدار از استانبول و بيك اوغلی هر دو کوچکتر است و جمعیتش کمتر مگر آنکه اموات راهم بحساب آوریم آنگاه برابری با دو برابر خود خواهد کرد باین معنی که اسکدار در واقع قبرستان استانبول است قبرستان بسیار بزرگی که سر وستان انبوهی افقش را تاریک نموده و بعد از عثمانیان بر سر هر قبر سنگ مخروطی شکل منقوری بصورت های مختلف عمودی نصب است و فضای آن قبرستان را تنگ نموده و بغیر از

فصل هشتم

يك قطعه از اسکدار که متصل ببغاز است و عمارتهای عالی و خیابان وسیع و اسکله چوبی دارد باقی از توابع آن قبرستان عظیم شمرده میشود ولی در اطراف اسکدار در کنار دریای مرمره حیدرپاشا قاضی کوی ومدادردامنه تل آبادیهای خوب و عمارتهای عالی باصفا بسیار هست روز بروز بر آبادی این قطعه افزوده میشود بواسطه اتصال راه آهن بغداد باین نقطه راه آهن بغداد چندسال است بدست آلمانها شروع شده وبزرگترین وسایل نفوذ آلمان در آسیای صغیر میباشد ودرواقع این راه بواسطه اتصالی که بخاک ایران در سرحد خاتقین حاصل خواهد کرد گوشه چشم آلمان را بسوی ایران دوخته تصور میکند شاید روزی بشود این خط آهن را از راه قصر شیرین بتهران متصل نماید وروس وانگلیس در نهایت جد و جهد از این آرزوی دور و دراز آلمان جلوگیری مینمایند .

بالجمله راه آهن بغداد در حیدرپاشا متصل بدریای مرمره شده است و کمپانی آلمانی عمارت مفصلی در کنار دریای مرمره برای مرکز این راه بنا نموده چندسال است در آن کار میکنند وهنوز تمام نگشته واینک درب و پنجره آنرا میسازند وبهتر وعالی تر عمارتی است که در این اطراف دیده میشود سد معتبری هم در مقابل این عمارت در دریا ساخته اند برای حفظ عمارت و محل توقف کشتیها بر سر این عمارت بیرق آلمان وعثماني هر دو دیده میشود کشتیهای کوچک آلمانی از این محل بفاصله بیست دقیقه مسافرت راه آهن وغیره را باستانبول و بیک اوغلی میرسانند و ممکن است در آتیه نزدیک این نقطه یکی از نقاط مهم دنیا بشمار آید .

در این مقام ضرر ندارد نامی هم از جامعهای استانبول وجاهای دیدنی دیگر آن برده شود از جامعهای دیدنی استانبول یکی جامع ایا صوفیه است که اول کلیسا بوده و در زمان سلطان محمد فاتح جامع گشته است وضع بنا وحجاری آن قابل بسی تمجید است اگرچه استانبول جامعهای عالی دارد مانند جامع سلطان بایزید جامع سلطان احمد جامع سلطان سلیم جامع سلطان سلیمان و جامع شهزاده باشی وغیره ولی هیچیک مانند ایاصوفیه نیست و از جمله تماشاگاههای استانبول موزه همایون است که هر خود استانبول میباشد یک قسمش موزه احجار است وسنگهای تاریخی

اقدامات سری و اوضاع جاری

بسیار دارد که از آن جمله است مقبره اسکندر کبیر که جنگ یونان و ایران و شکست خوردن ایرانیان در اطراف آن حجاری شده است .

و نیز مقبره های سنگی بسیار و تابوتهای فلزی و جنازه های مومی در آن موجود است و قسمت دیگرش آثار عتیقه است از کتب و خطوط و ظروف و فروش و غیره .

و دیگر از جاهای دیدنی این شهر بنای جامع قهریه است که این جامع در نزدیکی ادرنه قایم واقع است و از بناهای قدیم میباشد یکصد و هشتاد سال بعد از میلاد مسیح ساخته شده و معبد نصاری بوده صورت حضرت مسیح و حضرت مریم و ملوک بنی اسرائیل و حواریون عیسی در دیوارها و سقفهای رواق و کتیبه آن از فلزهای کوچک از طلا و غیره که پهلوی یکدیگر چیده شده نقش است صورت حضرت عیسی و حضرت مریم کوچک و بزرگ و بحالات مختلف مکرر دیده میشود و همه تاریخ دارد و صورت محراب حضرت ذکر با و صورت حضرت یحیی و بعضی انبیاء دیگر منقوش است این بنا از زلزله قدری آسیب دیده و بسقفهای رواق خرابی رسیده است و هم سقف کنبد بواسطه حریق سوخته و خراب شده و صورتهائیکه بر سقف بوده از میان رفته است ولی همیقدر از صورتهاکه باقیست اهمیت تاریخی و صنعتی دارد در این جامع در رواق غربی آن چاهی هست که حالا سر آن مسدود است و از این چاه نقی است بجامع ایاصوفیه در صورتیکه یک ساعت راه زیاده میانه این دو جامع فاصله است .

و دیگر از جاهای دیدنی استانبول موزه بنی یصرها است که این طایفه تازمان سلطان محمود کمال قدرت را در این مملکت داشته دوائر دولتی از لشگری و کشوری در تصرف و اقتدار آنها بوده است شیخ الاسلام و وزراء و امراء و ارباب مناصب همه از آنها بوده اند و نهایت تسلط را بر سلاطین آل عثمان داشته اند در زمان سلطان محمود انقراض یافته اند مجسمه های آنها را ساخته اند و لباسهای خودشان که اغلب جبه مانند است و همه از لشگری و کشوری و مذهبی عمامهای پیچ در پیچ بسیار بزرگ بر سر دارند و صورت مجالس آنها که در دوائر دولتی و ملتی جمع شده مشغول کارند هر حوزة روی

فصل هشتم

يك پارچه تخته بزرگ نصب است شرح حال این طایفه و کیفیت انقراض آنها را در تواریخ آل عثمان باید ملاحظه نمود .

اینک بعملیات خود در حیدرپاشا اشاره نمایم در آنمحل مجمعی تشکیل میشود از چند نفر تجار کار آمد و طاب دوست از مقیمین استانبول که اغلب در قاضی کوی و حیدرپاشا مسکن دارند و چند نفر از مهاجرین در این مجمع در باب تشکیل مرکز و تشکیل صندوق مالیه گفتگو میشود و با رفقای ایرانی که در پاریس ولندن و نقاط دیگر اروپا هستند مکاتبه مینمایم و در این وقت میرزا محمد صادق طباطبائی که شرح حال او را در جلد اول و دوم این کتاب هر کجا بمناسبتی نوشته ام و از تبعید شدگان است باتفاق دکتر رضا خان که یکی از آزادیخواهان و از دوستان قدیم نگارنده میباشد وارد میشوند با کارکنان این حوزه آشنا میشوند و توحید مساعی مینمایم این حوزه سری دو کار میکند یکی آنکه بمرکز جمعیت اتحاد و ترقی نزدیک میشود بتوسط طلعت بیک نماینده ادرنه در مجلس شورایملی عثمانی و مقرر میگردد قرارنامه میان جمعیت اتحاد و ترقی و آزادیخواهان ایران نوشته شود و در کارهایی که منافع مشترک دارد یکدیگر را مساعدت نمایند دوم آنکه بهر وسیله هست قوه را که می رود آماده شود برای حمله بتهران و خلع محمد علی شاه تقویت نماید و بهر دو کار تا يك اندازه موفق میگردد شرح هر يك در جای خود نوشته میشود .

در این احوال مشروطهخواهان در ایران میکوشند که گیلان را از دست دولتیان بگیرند و انتظار می رود موفق گردند کمیته سری ماهم در اینکار هر چه بتواند کمک مینماید بعضی از محصلین نظامی ایرانی که در استانبول هستند مخارج داده بگیلان میفرستد و بالاخره گیلان بدست آزادیخواهان فتح میشود .

آقابالاخان سردار افخم حاکم استبدادی گیلان بدست عبدالحسین خان معز السلطان که از خوانین بانفوذ مشهور رشت است کشته میشود عمارت حکومتی را میسوزانند مستبدین را گوشمال میدهند دولت باغشاه هم نمیتواند از عملیات آنها جلوگیری نماید و این کار موجب امیدواری تمام آزادیخواهان متواری شده میگردد . خلاصه بعد از آنکه گیلان بدست آزادیخواهان میفتد جمعی از آزادیخواهان

اقدامات سری و اوضاع جاری

و مشروطه طلبان که در قفقاز متفرق بودند و جمعی که در استانبول مانده بودند روانه کیلان میشوند.

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی و دکتر رضا خان بارو با میروند که روانه خراسان شوند بلکه از آنجا بوکالت مجلس برسند اگر چه خیال من هم این بود که پاریس بروم و انتظار عاقبت کار تهران را در اروپا بکشم ولی اتفاقی میفتد که مجبور میشوم توقف نموده نتیجه آن اتفاق را بینم و آن اینست که او اخر ماه محرم سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) روزی ارفع الدوله سفیر کبیر بخانه حاج زین العابدین مراغه‌ئی می‌رود و در آنجا شیخ اسدالله تبریزی را که مدتی در نجف بوده و از طلاب مبرز حوزه درس آقای خراسانی است و چندیست با استانبول آمده ملاقات می‌کند شیخ اسدالله اظهار میکند خوب است میانه شاه و ملت صلح شود حاج زین العابدین هم تصدیق کرده داخل این صحبت میشوند و پیش خود گفتگو میکنند که شرایط صلح این باشد شاه مانع افتتاح مجلس نباشد قانون اساسی اجرا گردد چند نفر از اطرافیان شاه که ملت آنها را خائن و جانی میدانند بوعده چند سال از ایران تبعید شوند و یکی از حجج اسلام نجف برای اینکه از ملت تجاوزی بحدود سلطنت نشود بتهران مسافرت نماید شیخ اسدالله تقبل میکند که حجج اسلام نجف را برای قبول این شرایط حاضر کند و ارفع الدوله در تاریخ ۲۸ محرم هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) این شرح را بسعد الدوله وزیر خارجه مینویسد و در همان مجلس قرار میدهند و یا ارفع الدوله خود احتیاطی میکند که در این باب با ما یعنی مهاجرین ایرانی که در استانبول هستیم صحبت داشته میزان خیال ما را هم بفهمد اینست که در تاریخ غره صفر از ما در سفارتخانه دعوت مینماید در صورتیکه هیچیک از ما مسبوق بآن مجلس و خیال ارفع الدوله نیست ارفع الدوله در مجلس میهمانی مزبور عنوان میکند که خوب است در میان دولت و ملت صلح داده شود و این جنگ خانگی خاتمت یابد و در طی این صحبت بعضی مذاکرات از بابت مداخله روسها نموده میگوید میترسم مسئولیت کارهای سفارتی را هم در عهده سفارت روس بگذارند و کارها عاقبت وخیم حاصل کند بنظرم میرسد که باین شرایط میان شاه و ملیون صلح شود شما چه رأی میدهید چون

فصل هشتم

شرایط را بطوریکه نوشته شد مرتب ذکر میکند و ماهم از سابقه آن بیخبریم تصور مینمائیم از تهران باو اشاره می شده باشد و چون کار را سخت دیده اند از در مسالمت در آمده اند و مقصدشان اینست باینوسیله سلطنت شاه و جان و مال درباریان خائن محفوظ بماند و هم بآمدن یکی از حجج اسلام نجف بتهران شاه بتواند بگوید من از هیجان ملت اندیشه نکردم بلکه چون رئیس روحانی از نجف بتهران آمد ناچار شدم بخواهش او مجلس را باز نمایم .

خلاصه این خیالات باعث میشود که با ارفع الدوله مختصر همراهی بشود و میگوئیم ممکن است پنج نفر از علماء که قانون اساسی تصویب میکند در مجلس باشند از طرف علمای نجف زودتر انتخاب شوند و همانها میان ملت و شاه حکم بوده باشند امنیت شاه را از بابت سلطنتش میتوان اطمینان داد که از طرف ملت قیامی بر ضد او نشود ولی حفظ جان او از دست افراد خارج از قدرت ملت است مگر آنکه خود را محافظت نماید ارفع الدوله این حرفها را میشوند و میگوید من بسعد الدوله تلگرافی خواهم کرد ارفع الدوله بسعد الدوله وزیر خارجه تلگراف میکند باین مضمون (بعقیده قاصر بنده برای استقلال مملکت باید هر چه زودتر میان دولت و ملت را صلح داد اگر اجازه میفرمائید داخل مذاکره باشم . رضا) در تاریخ چهاردهم صفر جواب از سعدالدوله میرسد باین مضمون (تلگراف جنابعالی رسید بعرض رساندم همیتقدر اطمینان میدهم که رأفت و عنایت اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنافداه نسبت برعایا بحد کمال است در ققره اصلاح معلوم نشد بچه ترتیب و مقصد چیست یقین دارم هر اقدامی بفرمائید از روی کمال دولتخواهی است . سعدالدوله) ارفع الدوله این تلگراف را بانجمن سعادت میفرستد و شرحی باین مضمون مینویسد (بانجمن سعادت ایرانیان ادام الله بقاءه چند روز قبل بر حسب تکلیف ملیت تلگرافی بتهران فرستادم الان جواب رسیده لفا باسواد تلگرافهای خودم بجهت استحضار خاطر شریف اعضای انجمن محترم سعادت ایفاد نموده خواهم میکنم وقتی را معین کنید بسفارتخانه تشریف آورده در خصوص اصلاح میان دولت و ملت از مقامات لازمه کسب تکلیف نموده شروع بمذاکره نمائیم بلکه انشاء الله ازین اقدامات وطن خواهانه رؤسای ملت جلو .

اقدامات سری و اوضاع جاری

این همه خونریزیهای ابنای وطن گرفته شود معلوم است اجر همگی در نزد خداوند مهربان ضایع نخواهد شد) از انجمن سعادت جواب نوشته میشود چون مآل مخبرات از حدود خیرخواهی شخص آنحضرت نگذشته و هنوز بحدی بالغ نشده که انجمن سعادت را صلاحیت مذاکره بخشد لذا عرض میشود هر وقتی که صورت احوال قابل عرض محضر انور حضرات آیات الله نجف و انجمن ایالتی تبریز باشد انجمن سعادت میتواند وظیفه وساطت و نقل مخبرات را ادا نماید انجمن سعادت .

ارفع الدوله بواسطه اینکه مکرر مورد ملامت ملت و مهمم بارتباط با مرکز استبداد شده بود از این جواب مقصود انجمن را ندانسته تصور کرده که اعتراض بر او کرده اند در صورتیکه مقصود انجمن این بود که هنوز کار خام است باید قدری پخته تر شود تا داخل صحبت بشویم بهر حال شرحی بنگارنده و طباطبائی مینویسد حاصلش آنکه در غره صفر که در سفارت مهمان بودید از من خواستید اقدام باصلاح کنم حالا جواب رسیده بانجمن فرستادم این طور جواب داده اند بدیهی است ماهیچگاه چنین تکلیف باو نکرده بوده ایم و او بواسطه جواب انجمن که آنرا نامساعد تصور کرده باضطراب خاطر افتاده این نسبت را بما داده است این است که باو ملاقات کرده مقصود انجمن را باو حالی نموده و ضمناً از خلاف واقع نویسی او گله گذاری میشود و او معذرت خواسته نوشته خود را پس میگیرد .

ارفع الدوله شرح اقدامات خود را تلگرافاً بحجج اسلام نجف اطلاع میدهد و بتوسط انجمن سعادت جواب میرسد حاصلش آنکه اگر مقاصد ملت انجام شود بالطبع کار باصلاح منتهی خواهد شد و شما که سعی در انجام مقصد ملت و حصول اصلاح نموده اید البته نزد صاحب شرع مأجور خواهید بود .

در اینحال از تهران در جواب مکتوبی که سفیر کبیر پیش از مذاکره با ما به سعدالدوله نوشته بوده است میرسد و ساخته هارا خراب کرده معلوم میدارد هنوز درباریان از غرور نیفتاده برای اجرای قانون اساسی و افتتاح مجلس حاضر نمیشاند و قصدشان تغییر دادن قانون اساسی است که برای شاه اختیارات زیادتری منظور آورده شود حاصل مضمون تلگراف آنکه در باب تبعید نمودن بعضی از نوکرهای دولت از

فصل هشتم

در بار این مطلب چه ربطی بمشروطه دارد بعد از آنکه مملکت قانونی شد هر کس خلاف کرد مجازات میشود.

اما در باب اجرای قانون اساسی اگر قانون اساسی اول خوب بود چرا موجب این درجه هرج و مرج میگشت قانون اساسی که موافق مزاج مملکت و مطابق شرع مقدس باشد داده خواهد شد بشرط اینکه این انقلاب را بخوابانند حجج اسلام چگونه روا میدارند که دستجات ارامنه و قفقازی با بمب و اسلحه وارد خاک ایران شوند و مسلمانان را بقتل برسانند اینست نتیجه مشروطه سعد الدوله.

عجبا همین سعدالدوله یکوقت افتخار میکرد که اگر من در مجلس نبودم کسی نمیتوانست متمم قانون اساسی را تمام کند و حال آنرا مخالف صلاح مملکت میدانند. بعد از رسیدن این تلگراف ارفع الدوله از مداخله در کار اصلاح صرف نظر میکند ماهم بحال و کار خود میپردازیم.

تحویل حمل در این سال روز ۲۸ صفر است شش سال گذشته که ایرانیان بواسطه آنکه نوز در محرم و صفر بوده عید نگرفته اند امسال اگر وقایع دلخراش ایران نبود بعد از دوز که از بقیه صفر باقیست عید نوز را پذیرائی میکردند ولی افسوس که دلها خونست و زمین از خون جوانان ایرانی گلگون و نمیدانیم عاقبت کار بکجا منتهی خواهد شد از یکطرف اغلب ولایات ایران بدست تصرف آزادیخواهان آمده بنادر فارس را آقا سید عبدالحسین لاری تصرف نموده شیراز از دست دولتیان خارج گشته تهران از اطراف در فشار است و از طرفی در آذربایجان عین الدوله و رحیم خان و صمدخان از سه طرف تبریز را محصور نموده نمیگذارند ارزاق بشهر برسد درخوی و سلماس و صوفیان آتش جنگ شعله ور گشته از چهارم صفر تا دوازدهم صفر در اطراف شهر تبریز جنگ در گیر است و پیوسته شکست نصیب قشون دولت میشود و موجب امیدواری آزادیخواهان میگردد و در ضمن اخبار موخس نیز میرسد که خاطرهارا افسرده میکند از جمله خبر کشته شدن سعید سلماس جوان ۲۵ ساله وطن پرست که نام او را در فصل چهارم نوشته ام در جنگ سلماس میرسد و عموم ایرانیان مقیم استانبول را از رده خاطر میسازد و هم خبر میرسد که در تهران بازارها را بسته از

اقدامات سری و اوضاع جاری

دولت مطالبه حقوق خود را میکنند و دولت اسمعیل خان نام جوانی از آزادیخواهان را بایک تن دیگر بیهانه آنکه دارای مواد محترقه بوده اند بدون محاکمه بدار کشیده بلکه مردم عبرت گرفته بازارها را بازکنند و نمری نبخشیده مردم در حضرت عبدالعظیم و در سفارت عثمانی جمع شده اند و شاه با اینحال در باغ شاه نشسته کمی قشون که برای او باقیمانده است در نهایت فلاکت بنگاهداری او مشغول است و هر چه از اطراف باو اظهار میشود که قانون اساسی را بدهد و مجلس را افتتاح نماید نمر نمیبخشد از یکطرف بر جان خود میترسد و از طرف دیگر اجانب او را تشویق میکنند که خودداری کند بلکه ملت بیچاره شود و هر دو در نقطه آخر بیچارگی دست توسل بدامان آنها دراز نمایند روسها ظاهراً و باطناً پادشاه موافقت و انگلیسها بواسطه معاهده باروس سکوت دارند و گاهی مأمورین هر دو دولت اظهار میکنند حقوق ما در ایران محفوظ نیست ناچاریم مداخله بنمائیم همینکه از اطراف داد و فریاد بلند میشود لحن خود را تغییر داده انتشار میدهند روس و انگلیس با هم شاه را نصیحت میکنند قانون اساسی را اجرا نماید و حقوق غصب شده ملت را باو رد نماید و باین حرفها چند روزی مردم را سرگرم نگاه میدارند و در عین حال بوسیله خلف باطنی و رقابت معنوی روس و انگلیس انگلیسیان تا آنجا که بصورت معاهده ۱۹۰۷ بر نخورد بملیون ایران هم اظهار همدردی مینمایند و میگویند ناچار هستیم بظاهر در مقابل مظالم روس سکوت نمائیم و کرانه طرفدار حکومت ملی و موافق بانظریات آزادیخواهان میباشیم اینست وضع سیاست کنونی روس و انگلیس در ایران .

اما عثمانیان - عثمانیان در اینوقت که ناتوانی دولت ایران را میبینند و احتمال میدهند کار بمداخله روس و انگلیس بکشد نمیخواهند از آنها عقب بمانند .

خاصه اکنون که جمعی از ملیون ایران در سفارت عثمانی تهران تحصن دارند و وسیله خوبی بدست آنها هست روسها هم نگرانند که مبادا عثمانیان بدست مهاجرین رخنه در کارهای ایران بنمایند در این ایام خبر میرسد در سرحد ایران و عثمانی از حدود تبریز تجاوزاتی از اکراد عثمانی بخاک ایران شده مکرر ما با دولتین عثمانی در این باب صحبت میداریم بلکه جلوگیری نمایند و حواس ایرانیان را بکار سرحد

فصل هشتم

مشغول ننمایند اما چون عواقب امر کشمکش شاه با آزادیخواهان تاریک است اثر نمی نماید.

اوائل حمل یکهزار و سیصد و بیست و هفت ۱۳۲۷ تلگرافی از لندن بامضای ابوالحسن خان معاضد السلطنه که یکی از مهاجرین است باستانبول بعنوان انجمن سعادت میرسد رجال مهاجر که دراستانبول و پاریس و غیره هستند باید بلندن بیایند چونکه روسها خود و جرائد اروپا مخصوصاً انگلستان نشریات دروغی راجع بایران میدهند لازم است يك مجمع ملی ایرانی درلندن باشد آن نشریات را تسرید و تکذیب نماید رسیدن این خبر و نرسیدن اخبار آذربایجان بواسطه آنکه لشکریان استبداد درجلفا سیم تلگراف را قطع نموده اند و رسیدن اخبار موحش از افواه در محاصره شدن تبریز و سختی ارزاق حواس ایرانیان استانبول و مخصوصاً انجمن سعادت را پریشان نموده است کمیته سری ما آنچه بتواند اقدام میکند ولی بدیهی است مرکزی که رسماً شناخته شده انجمن سعادت است که شرح حالش از پیش گفته شده و اشخاص بالنسبه منورالفکر بواسطه غلبه افکار عوام در انجمن اقبالی بانجمن ندارند خصوصاً بعد از تشکیل انجمن سری که کارکنان حقیقی انجمن سعادت در آن کار میکنند انجمن سعادت هیولای بی روحی است و حرکت مذبوحی مینماید.

در اینحال انجمن سعادت نگارنده را بانجمن خوانده میرسد درباب کارهای ایران عموماً و کار آذربایجان خصوصاً و امر مداخله روسها چه بخاطر شما میرسد میگویم کارسیاست درهم پیچیده است و ما مردم درس سیاست نخوانده بی خبر از همه جا نمیتوانیم درسیاست آنها درمقابل مردمی که قرنها وقت و میلیاردها پول صرف سیاست نموده اند دخالت بکنیم استعداد نظامی هم برای میجاهدین ایران ازاستانبول نمیتوانیم بفرستیم فقط کاریکه ازما ساخته است اینست که وجه اعانه جمع آوری نموده بتبریز ارسال داریم که بتوانند درمقابل قوای استبدادی دفاع نمایند گفتند مردم بیچاره و فقیر شده اند ندارند بدهند گفتم اوائل ورود باستانبول شرحی بانجمن نوشتم درباب پول و تحصیل آن عقیده خود را گفتم اگر آن روز اقدام کرده بودید حالامبلغی وجه نقد در صندوق میداشتید و رفع حاجتهای شمارا میکرد تحصیل پول ازراه اعانه

اقدامات سری و اوضاع جاری

فرصت لازم دارد و اقدامات فوق العاده می‌خواهد حالا بهترینست که وجهی استقراض نماید بضمانت مسلسل و آن وجه را برای تبریز ارسال دارید بعد از وجوه اعانه که جمع مینمائید یا از مالیه ایران ادا شود مسئله استقراض را نمیبپذیرند ولی رأی میدهند اعانه جمع شود و چند نفر از اعضای آن مجلس و اشخاص خارج چند روزی دربی اجتماع نموده و درباب تحصیل وجه گفتگو میکنند و بعد از چند روز معطلی ردخالت اغراض خصوصی که در هر کار از کارهای ما خود نمائی دارد مختصر وجهی جمع میشود و میکند.

وهم در این ایام از تبریز تلگراف میرسد که از چهارم ماه صفر الی دوازدهم جنگ سخت بوده و بالاخره قشون تحت ریاست عین الدوله و صمد خان شکست خورده عقب مینشینند.

این خبر موجب خوشحالی همه میگردد زیرا که نهایت نگرانی از طرف آذربایجان بوده است نگارنده در این ایام روزی در مجلس معبوثان عثمانی با طلعت بیك و مجدلی افندی دو نائب رئیس مجلس راجع بایران مذاکره طولانی مینماید طلعت بیك میگوید مکتوبی بامضای احمد رضا رئیس مجلس معبوثان و سعید پاشا رئیس مجلس اعیان بشاه ایران نوشته شد و او را تحریر نمودند که تسلیم ملت شود و مجلس را دائر و قانون اساسی را اجراء دارد بعد درباب مساعدت آنها با آزادخواهان ایران گفتگو میشود میگویم ما امروز از شما بدو چیز قانع هستیم یکی آنکه اسباب زحمت ما را فراهم نیآورید و دیگر آنکه درباب متحصنین در سفارت تهران همراهی کنید محترمانه توقف نمایند تا کار خاتم حاصل کند و اما آنکه گفتم اسباب زحمت ما را فراهم نیآورید در مسئله اختلاف سرحدی است که او اخر سلطنت مظفر الدین شاه و اوائل محمد علی شاه تجدید مذاکره شده و عاگر عثمانی بحدود ایران تجاوز نموده اند و هنوز بهمان حالت باقی است اگر بخواهید مساعدتی با ما نموده باشید باید کار حدود بصورت سه سال قبل برگردد و بهمان ترتیب بماند تا مجلس ایران دائر گردد آنوقت یا بموجب فصل چهارم عهدنامه ارض روم بحکمیت روس و انگلیس فیصل یابد و یا آنکه از طرف دو هیئت ملی عثمانی و ایرانی بطور خوش قرار اصلاح و

فصل هشتم

اتمامی داده شود در ظاهر تصدیق میکنند و قرار میدهند در اینخصوص با صدراعظم و وزیر خارجه گفتگو نمایند و هم در این ایام بتوسط حسینخان دانش باسلیمان نظیف که یکی از ارباب قلم و نویسندگان عثمانی است و با جمعی از ادبا و معلمین ترك آشنا شده بتوسط آنها مدرسه های حقوق و دارالفنون و مکتب ملکیه و دارالمعلمین استانبول را تماشای میکنم .

ترتیب صوری مدارس عثمانی از روی تربیبات مدارس اروپا است ولی هنوز آن معنی و اساس را که باید دارا باشد دارا نیست مگر اکنون که دوره مشروطیت شروع میشود کاری از پیش ببرند و باین صورتها معانی بدهند .

فصل نهم

انقلاب در قسطنطنیه

در این مقام مناسب است شرحی از انقلاب عظیم استانبول که از روز ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۲۷۵ هـ شروع میشود بنویسم .

شرح اقدامات جمعیت اتحاد و ترقی را سابقاً نوشته ام این جمعیت بقوت اتحاد و اتفاق و بمساعدت جمعیت‌های خارجه بعد از سه مرتبه که شروع بکار کردند و اقدامات آنها عقیم ماند در مرتبه چهارم موفقیت حاصل میکنند و سلطان را مجبور بدادن قانون اساسی و مجلس مبعوثان مینمایند و از ابتدای موفقیت آنها بواسطه اختلافی که مابین پرنس صباح الدین و سائر رؤسای آنها اتفاق افتاده فرقه بی در مقابل آنها تشکیل شده موسوم بفرقه احرار و پرنس صباح الدین در رأس آن فرقه واقعتاً جمعیت اتحاد و ترقی هم بواسطه غرور موفور اعتنائی بمخالفت این فرقه نمیکند .

جمعیت احرار هم برضد آنها اقدامات مینمایند روزنامه اقدام که بقلم علی کمال زبردست ترین نویسندگان عثمانی نوشته میشود از طرفداران احرار و برضد اتحاد و ترقی است در مقابل او حسین جاهد که یکی از جمعیت اتحاد و ترقی و نویسنده جریده طنین است و با علی کمال هم رقابت شخصی دارد در طنین از مندرجات اقدام دفاع مینماید و هر چه بر فعالیت اتحاد و ترقی و خودنمایی آنها افزوده میشود فرقه احرار را وامیدارد اسباب مدافعه را بیشتر فراهم کنند پیش از افتتاح پارلمان و بعد از صدور دستخط مشروطیت مجمع اتحاد و ترقی در استانبول کار مجلس مبعوثان را میکرده و فعالیت تام داشته و همچنین شعبه‌های آن در هر کجا بر تمام دوائر دولتی و ملتی تحکم میکرده اعضای اصلی این فرقه که بعد از صدمات بسیار و تشبثات بیحد موفق بانجام این خدمت بزرگ شده اند البته در این موقع همه توقع دارند مصدر کار و خدمت باشند و هم اشخاصی که خود را بهر وسیله باین جمعیت اتصال داده اند استفاده میخوانند و برای همین کار

فصل نهم

داخل این جمعیت شده اند بعد از افتتاح مجلس قرار بوده اتحاد و ترقی دیگر مداخله در کارها نکند و امور بتصویب مجلس ملی و مجلس اعیان و وکلای دولت یعنی وزراء جاری باشد ولی این کار صورت نگرفت و با وجود بودن مجلس ملی و مجلس اعیان و تشکیل شدن کابینه وزراء یاز رؤسای جمعیت و بلکه تائینها هم میخواهند مداخله در کارها بکنند و در عزل و نصب وزراء و حکام دخالت داشته باشند باین عنوان که چون اول کار است باید مراقبت کرد هر کس داخل کارهای دولتی میشود از افراد جمعیت بوده باشد لاغیر بدیهی است فرقه احرار هم که در رأس آنها شخص فداکاری مانند صباح الدین واقع است آرام نمیشیند و بیطرف نمیماند خصوصاً که آرامنه تبعه عثمانی هم طرفدار جمعیت احرارند و قوت زیاد دارند از طرف دیگر مستبدین و محافظه کاران هم که قطعاً در باطن رأی سلطان را در عقب سر خود مشاهده مینمایند جمعیتی تشکیل داده بنام جمعیت محمدی و لزوم تطبیق قانون اساسی را با شرع اسلام عنوان تمایز خود قرار داده اند و البته این جمعیت سلطان را اولوالامر میدانند و نمیتواند ببیند بمقام خلیفه اللہی اهانتی وارد گردد این فرقه اغلب در لباس روحانی هستند و با احرار آقدر طرف نیستند که با جمعیت اتحاد و ترقی طرفیت دارند و زرای مستبد مغضوب ملت هم با این جمعیت مربوط میباشند بعضی از سیاستهای پیچ در پیچ خارجی هم شاید بی میل بافتلابی در عثمانی نبوده باشد کامل پاشا و طرفداران او هم بواسطه لطمه که از جمعیت اتحاد و ترقی خورده اند بیمیل بتقویت این جمعیت نمیباشند خصوصاً وزیر حریه معزول ناظم پاشا که بر سر کار او کامل پاشا از صدارت افتاده البته با دست قوی که در دائره عسکریه دارد آرام نمیمانند و افراد عسکر را بهر وسیله بر ضد علیرضا پاشا که تا اینوقت بتصویب اتحاد و ترقی وزیر حریه است تهییج مینماید شیخ الاسلام مستعفی جمال الدین هم که بواسطه عزل کامل پاشا و مخالفت جمعیت اتحاد و ترقی با او از کار خارج شده و منزوی گردیده بیودن ضیاء الدین در مسند ریاست مشیخت اسلامی رضایت ندارد چنانکه نگارنده در این ایام او را بطور خصوصی در عمارت بیلاقیش در قوزخجق ملاقات کرده از کلماتش معلوم میشود موقتاً و از روی مصلحتی استعفا داده است .

انقلاب در قسطنطنیه

بالجمله این اسباب جمع میشود و همه منتظرند صدا از کجا بلند و آتش زیر خاکستر از کدام نقطه شعله ور خواهد گشت جمعی از خیرخواهان ملت عثمانی میکوشند میان این دو جمعیت را که اتحاد و ترقی و احرار باشد صلح داده و باهم ائتلاف کنند ولی دست اختلاف اندازنده قوی است و نمیگذارد کار ائتلاف صورت بگیرد بعلاوه در اوایل ماه ربیع الاول هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) یکی از نویسندگان فرقه احرار حسن فهمی بیک نویسنده جریده سربستی که فوق العاده با جمعیت اتحاد و ترقی طرفیت دارد غفلة کشته میشود فرقه احرار کشته شدن او را بجمعیت اتحاد و ترقی نسبت میدهند قاتل هم معلوم نمیشود این قتل مهم ناگهانی فوق العاده تہییج فتنه کرده آتش زیر خاکستر را شعله ور میسازد.

بالجمله جمعیت اتحاد و ترقی يك دسته قشون مطمئن از سلانیک باستانبول آورده حفاظت مجلس و نگاهبانی مواضع مهم را که از جمله است سرای سلطنتی بآنها سپرده بودند بکوقت خیردار میشوند که دونک قشون متفرقه حاضر در استانبول که قریب پانزده هزار نفر است با یکدیگر اتفاق کرده رؤسای آنها بهروسیله بوده با فرقه محمدیه یکی شده اند و عساگر سلانیکی مطمئن قسم خورده را نیز با خود همراه کرده برضد کابینه حسین حلمی پاشا صدراعظم و ریاست مجلس احمد رضا بیک در ظاهر و باطن بحمايت استقلال سلطنت خلیفة اللہی عبدالحمید قیام مینمایند فرقه احرار هم با این جمع برای خورد کردن قدرت جمعیت اتحاد و ترقی رفیق شده تصور کرده اند بکوتاه کردن دست جمعیت اتحاد و ترقی آنها روی کار خواهند آمد و به برهم خوردن کابینه حسین حلمی پاشا کامل پاشا دوباره صدراعظم میشود و ناظم پاشا باز وزیر جنگ میگردد.

اما گمان میکنم در شبهه باشند زیرا که در جنگ دوفرقة آزادپخواه فایده عاید مستبدین خواهد گشت دیگر تا قضا و قدر چه حکم نماید بهر صورت شب دوشنبه ۲۲ ربیع الاول عساگر متفقه در اطراف مجلس مبعوثان که متصل بجامع ایاصوفیه است جمع میشوند و جمعیت احرار و محمدیه بآنها مدد میدهند و صبح سه شنبه انقلاب شروع میشود داکین استانبول را میبندند مردم اطراف مجلس شوراییلی جمع

فصل نهم

میشوند عساکر متفقه ضابطهای خود را گرفته محبوس میدارند و چاوشها را بر خود فرمانده کرده از اطاعت وزارت جنگ سرپیچی مینمایند فقط عده کمی از عساکر در تحت امروزیر جنگ علیرضا پاشا در سرعسکر که مرکز وزارت جنگ است باقی میمانند جمعی از عساکر متفقه باجمعی از فرقه محمدی میروند آنها را بیاورند بسایر عساکر ملحق نمایند ولی آنها درهای سرعسکر را بسته کسی را راه نمیدهند و در مدافعه عساکر محصور در سرعسکر با عساکر متفقه چند نفر مقتول و چند نفر مجروح میشوند .

عساکر متفقه در حفظ تبعه خارجه و امنیت شهر فوق العاده اقدام مینمایند و نمیکذارند بدست بیگانگان بهانه بیفتد .

در میدان سلطان بایزید اطراف خیابانها عسکر ایستاده با تفنگهای سردست کشیده از عبور و مرور خلق باطراف سرعسکر مانع میباشند نگارنده خود در میان معرکه حاضر است و همه جا را مشاهده مینماید و همچنین در اطراف مجلس شورای ملی تمام معبرها را گرفته اند فضای وسیع جلوخان مجلس که جلوخان مسجد ایاصوفیه است و اطراف بانچه بلدیه که متصل است بآن مقام و اطراف جامع سلطان احمد که فضای وسیع دارد تمام پر است از عساکر مسلح و از فرقه احرار و جمعیت محمدیه .

اول صبح از طرف عمارت مجلس تیری خالی میشود و باین بهانه عساکر متفقه بجانب مجلس شلیک نموده شیشه هارا شکسته اند جوانی ارسلان نام مبعوث بیروت چون بحسین جاهد نویسنده روزنامه ظنین جمعیت اتحاد و ترقی شباهت صوری داشته بدست عساکر کشته شده بعد معلوم میشود حسین جاهد نبوده است ناظم پاشا وزیر عدلیه و رضا پاشا وزیر جنگ با یکدیگر در یک درشکه حرکت میکرده اند با جمعیت تصادف نموده ناظر بحریه تصور میکند که عساکر قصد جان او را دارند دست بسلاح میکند فوراً هر دو نفر هدف تیر شده ناظم پاشا دردم جان میدهد و رضا پاشا مجروح میگردد .

بالجمله با این تصادفات و یا خود از روی قصد در این روز جمعی از رؤسای جمعیت اتحاد و ترقی کشته میشوند احمد رضا بیک رئیس مجلس در باب عالی متحصن

انقلاب در قسطنطنیه

شده استعفای خود را باینصورت مینویسد چنانکه تمام عمر خود را تا امروز وقف خدمت بوطن نموده ام اکنون هم که بر علیه من فکری حاصل شده است از ریاست مجلس مبعوثان استعفا میدهم و این را هم جزو خدمات وطنی خود می‌شمارم مستعفی احمد رضا و نیز حسین حلمی پاشا صدراعظم می‌رود بسرای یلدوز استعفای خود را بسطان میدهد.

انتشار خیر استعفای این دو رئیس اول دولت و ملت موجب اطفای حرارت شورشیان میشود منتظر تعیین صدراعظم و رئیس مجلس و وزرای مسئول هستند تا شب در میرسد ساعت بساعت بر جمعیت عساکر افزوده میشود حتی در مجلس دولتی را مستحفظین باز کرده محبوسین هم ملحق بجمعیت میشوند و خودشان هم نمیدانند چه میخواهند ضیاء الدین افندی شیخ الاسلام و جواد بیگ کاتب مخصوص سلطان مکرر می‌آیند و با جمعیت حرف میزنند و مردم انتظار دارند کامل پاشا صدراعظم گردد ولی سلطان صلاح خود را در تعیین او ندانسته و یا او خود احتیاط کرده قبول نمیکند.

بالجمله توفیق پاشا وزیر خارجه سابق را رئیس الوزراء مینمایند و مشیر ادهم پاشا وزیر جنگ میشود و مهره بخانه جمعیت احرار نیافتند و بعد از مدتی که لفظ خلیفه اله واولی الامر ذکر نمیشده درجرائد امروز باز شایع گشته اطاعت کردن عساکر را از اولی الامر لازم می‌شمرند تا عاقبتش بکجا بیانجامد.

دیشب که شب چهارشنبه بود در ساعت ۵ از شب رفته دستخط سلطان بتوسط مشیر ادهم پاشا بعساگر میرسد که سلطان مستدعیات آنها را قبول کرده است و مژده ریاست خودش را بر قشون بآنها میدهد و بعساگر اجازه میدهند يك ساعت متفقاً برای اظهار خوشحالی شلیک نمایند ولی این شلیک تا غروب آفتاب امروز طول میکشد و اکنون که این شرح را مینویسم صدای شلیک بیش از ده هزار عسگر و انقلاب شهر مرا آسوده نمیکند و در ظرف دوسه روز اعاده استبداد باز اداره خفیه بازی دایر شده جمعی بیگانه را گرفته میکشند و مصمم میشوند از ایرانیان و ارمنه که تقصیر آزادیخواهی بیشتر بگردن آنها است جمعی را بکشند و ریشه آزادیخواهی را از بیخ و بن بکنند

فصل نهم

بعد از آنکه حکومت استبدادی سی و سه ساله سلطان تجدید میشود و زبانها و قلمها در زنجیر استبداد بسته میگردد شروع میکنند بگرفتن مردم بیگانه و یکنفر صاحب منصب بحری را که در یکی از کشتیهای زره پوش بوده و ازا و نگران میباشند گرفته بی محاکمه اعدام میکنند و درست بر همه کس محقق میشود که تمام این اسباب برای اعاده دادن استبداد بوده است .

در اینحال جمعیت احرار بخود آمده از رفتار گذشته خود پشیمان شده رؤسای جمعیتهای ارامنه هم که در راه آزادی عثمانیان فداکاری جانی و مالی کرده سلسله جنبان اتفاق و اتحاد تمام عناصر آزادیخواه شده عقد اتفاقی در استانبول میان احرار و ارامنه با جمعیت اتحاد و ترقی بسته میشود و خبر این اتحاد ملی بسلاویک رسیده مردم روم ایلی که اغلب جزو جمعیت اتحاد و ترقی هستند بیجان آمده ولایات دیگر را هم شعبهای جمعیت اتحادیه بیجان میآورند مبعوثین مجلس ملی بی اطمینانی جانی خود را بموکلین در همه جا اظهار میکنند ضابط عسگری که تائینهای آنها متمرد شده سراز اطاعت پیچیده اند در سلاویک باردوی ملی عثمانی ملحق شده عقد اتحادی میندند نیازی بیک قهرمان آزادی عثمانی اسباب حرکت اردو را بطرف استانبول فراهم میآورد انوریق قهرمان دوم آزادی که در آلمان است خود را بسلاویک میرساند .

احمد رضا بیک رئیس مستعفی مجلس باردوی ملی ملحق میشود طلعت بیک نائب رئیس مجلس و حسین جاهد و غیره از رؤسای جمعیت اتحادیه و مبعوثین مجلس باردو ملحق میگرددند .

محمود شوکت پاشای عرب که یکی از مردمان غیرتمند عاقل عثمانی است و سالها مغضوب سلطان حمید بوده در سلاویک قد مردانگی علم نموده بیست و پنج هزار لیره طلا تقدینه خود را در طبق اخلاص گذارده برای مصرف حرکت اردو نیاز میکند ریاست اردوی متحرک را هم میپذیرد جمعی از تجار و متمولین سلاویک هم هر یک بقدر استطاعت خود همراهی میکنند و چه نقد قابلی موجود میشود و این اردو حرکت کرده تا ایاستفانوس که چند میل راه دور از استانبول است میرسد اردو در ایاستفانوس

اتقلاب در قسطنطنیه

اقامت نموده پی در پی مدد بآنها میرسد .

سلطان حمید از شنیدن خبر ورود این اردو با یاستفانوس متوحش میشود ولی بعضی از اشخاص که در ظاهر با احرار بودند و در باطن با سلطان باو رابرت میدهند که این اردو اساس ندارد و جمعیت کمی هستند آنهم از مردم رجاله که هیچ قابل اعتنا نیستند و خود بخود متفرق خواهند شد سلطان هم باور کرده اعتنائی نمیکند . سلطان بعساکر ساخلوی استانبول که بافراد آنها وجه قابل داده شده نهایت اطمینان را دارد وهم تصور میکند جمعیت اتحاد محمدیه اورا خلیفه الله و اولی الامر میدانند و حفظ سلطنتش را بر خود واجب میمانند بی آنکه بخاطر بیاورد این گفته را که : دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد .

بالجمله روز شنبه بیست و ششم ربیع الاول مقدمه اردوی متحرک بایاستفانوس رسیده شروع میکند با مبعوثین مجلس شورا و کسانی که از جمعیت اتحاد و ترقی در کارهای دولتی و ملتیی هستند بجواب و سؤال کردن مردم استانبول هم باقطراراه آهن پی در پی باستقبال اردوی متحرک میروند روز بیست و هشتم دولت قدغن میکند کسی بایاستفانوس نرود ولی مردم ممتنع نشده با نهایت شوق بمقری کوی که نزدیک است بایاستفانوس رفته آنجا مجتمع میشوند خواص و اشخاصی که کار مخصوصی دارند بهر وسیله باشد خودرا بایاستفانوس میسرانند نگارنده هم روز یکشنبه بیست و هفتم برای تماشا و ملاقات بعضی از رؤسای جمعیت که با من دوستی دارند بمقری کوی میروم با بعضی از رؤسا ملاقات کرده از خیالات باطنی آنها که خلع سلطان و تأدیب کامل نمودن از مرتکبین است واقف گشته بی نهایت مسرور میشوم که لطمه وارد شده بر آزادی عثمانیان باین حرکت غیورانه وطن پرستان جبران خواهد شد و چون عمده اطمینان محمدعلی شاه بامپراطور روس و سلطان حمید است و در غلبه سلطان حمید بر مشروطه خواهان عثمانی استبداد ایران هم قوتی میگیرد البته در این برکشت امر برای آزادی ایران هم نتیجه نیکو خواهد بود و پشت استبداد ایران شکسته میشود بهر حال بانهایت خوشحالی مراجعت میکنم هنگام مراجعت در یکی از کوچه های مقری کوی دو نفر طفل هفت ساله را میبینم که بازی میکنند و لباس مکتبی پوشیده اند